

بسمه تعالی

صورتجلسه هشتمین کرسی ترویجی دانشگاه مجازی المصطفی (ص) با عنوان: "محاکمات صدرا و حکیم زنوزی در معاد جسمانی"

دهمین کرسی ترویجی دانشگاه مجازی المصطفی (ص) به صورت حضوری و مجازی با قرائت آیاتی از کلام الله مجید آغاز شد. سپس آقای دکتر هاشمی، معاون پژوهش دانشگاه مجازی المصطفی (ص) در مورد برگزاری کرسی های ترویجی در دانشگاه و همچنین ساختار کرسی حجت الاسلام دکتر محمدمهدی گرجیان استاد دانشگاه باقرالعلوم با عنوان «محاکمات صدرا و حکیم زنوزی در معاد جسمانی» توضیحاتی ارائه نمودند. پس از آن مدیریت علمی جلسه را به آقای حمید علی آبادی مدرس دانشگاه مجازی المصطفی (ص) سپردند.

آقای علی آبادی، مدیر علمی جلسه، ضمن خیر مقدم به اساتید و ناقدین گرامی و حضار محترم به معرفی برگزار کننده کرسی حجت الاسلام دکتر گرجیان و همچنین ناقدین، جناب حجت الاسلام دکتر رضایا و حجت الاسلام دکتر عزیزی پرداختند. پس از این معرفی از آقای دکتر گرجیان خواستند تا در سی دقیقه بحث خود را مطرح کنند.

آقای دکتر گرجیان گفتند:

ضمن عرض سلام خدمت حاضرین در جلسه چه به صورت مجازی و چه به صورت فیزیکی و همچنین تقدیر و تشکر از معاون محترم پژوهش دانشگاه مجازی در برگزاری این کرسی.

حکیم آقاعلی مدرس زنوزی را به حق می توان از مفاخر جهان تشیع و مهم ترین شخصیت بعد از صدرالمآلهین در حکمت متعالیه دانست، که نوآوری های مهمی را در عرصه حکمت صدرایی از خود به جا گذاشته است. از جمله نوآوری های وی نظریه بدیع اش درباره معاد جسمانی در تعلیقه بر اسفار و هم در سبیل الرشاد است. وی مدعی است که این تفسیر از معاد جسمانی متشرعانه تر از نظریه ملاصدرا پایه گذاری گردیده است و اصول عقلی و نقلی پشتوانه آن می باشد.

اما بنده بر این باور هستم که ادله عقلی و نقلی اقامه شده از جانب حکیم مؤسس زنوزی بر مدعای خویش در معاد جسمانی دچار نقصان است و نمی توان آن را بدیل یا مکمل دیدگاه صدرالمآلهین دانست. بر اثبات این

سخن، ادله عقلی و نقلی وی به نقد کشیده شده، محاکمه‌ای میان او و ملاصدرا به انجام رسید و در نهایت، برتری دیدگاه حکیم شیرازی بر دیدگاه آقاعلی مدرس زنوزی برای مخاطب روشن می‌گردد.

ابتدا نگاهی اجمالی به دیدگاه صدرا داریم که، معاد جسمانی صدرالمتألهین از مسائلی است که نظر بسیاری از بزرگان را به نحو نفی یا اثبات به خود معطوف داشته است. می‌شود گفت ملاصدرا، بر اساس تاریخ مکتوب حکما، اولین حکیمی است که معاد جسمانی را، افزون بر آنکه بر ادله نقلی بنا نهاد، بر اساس اصول عقلی تأسیسی خویش نیز تبیین کرد. از اهم مسائل معاد جسمانی این است: آیا اثبات معاد جسمانی به نحو عقلی نیز ممکن است یا نه؟ صدرالمتألهین بر ابن سینا و پیشینیان دیگر به سبب دشواری و غموض ارائه مسئله معاد و بی‌توجهی به اصولی که می‌شد چید با این بیان خرده می‌گیرد: «قد احکموا علم المبادی و تبدلت اذهانهم فی علم المعاد» و ابن سینا را در رسیدن به حقیقت امر معاد دچار مشکل می‌داند، چنان‌که خود شیخ نیز به آن اذعان نموده است. ملاصدرا وصول به این قله رفیع در باور به معاد جسمانی را نصیب خود دانسته، آن را از رازهای بزرگ الهیات می‌داند، که رازگشایی از آن بهره واصلان به حقیقت است.

صدرالمتألهین، با تبیین هستی‌شناختی و انسان‌شناختی منحصر به خود درباره نفس و بدن و اقالیم وجودی آن دو، معاد و حیانی را با تفسیری بدیع و عقلی ارائه می‌نماید، که خواننده را شگفت‌زده می‌کند، هرچند برخی با این اندیشه در ستیزند تنها به این بهانه که ملاصدرا در توافق نظریه‌اش با آیات و روایات موفق نبوده است.

ملاصدرا، ضمن رد دیدگاه‌های حکمای مشایی و اشراقی و بسیاری از صوفیه و متکلمان، بر این باور است که معاد روحانی و جسمانی متفق علیه همه است و مبرهن‌سازی آن با تکیه بر اصول و مبانی دهگانه مبتنی بر آیات و روایات تنها راه اثبات معاد جسمانی به نحو عقلی بر محور نقل است.

ملاصدرا معتقد است: ظهور و حضور وجود در عوالم سه‌گانه در عالم ماده و برزخ و عالم عقول نه تنها مباین هم نیست بلکه یک وجود با سه نمود در سه عرصه هستی است. لذا، رابطه «این همانی» بین بدن مادی و مثالی مسلم است و منکر آن منکر یافته‌های عقل و شرع است.

ملاصدرا بر این باور است: از آنجاکه آخرت دار بقاء است، نه دار فنا، اگر عالم دیگر و بدن در آن عالم به همین مواد زایل‌شدنی باشد، آخرت نیز فناپذیر خواهد بود، درحالی‌که قرآن کریم آن را دار حیات و بقا نامیده است: «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ».

و نیز معتقد است: به جای توجه به تکرر از جانب قابل و ماده، باید به دنبال تکرر از جانب فاعل بود، که نمونه آن را در صور متخیله می توان جست، که بدون ماده قابل، تکرر آن از جانب قوه فاعلی است که مخترع و مبدع است.

و نیز او به این همانی انسان محشور با انسان دنیوی باور راسخ دارد: «ان المعاد فی يوم المعاد هو بعینه هذا الشخص الانسانی روحاً و جسداً» و می گوید که تبدل خصوصیات بدن ضرری به بقای شخص بدن نمی رساند، چنان که در دنیا نیز این گونه است [در اتحاد کسی که در کودکی دیده شده با کسی که در میانسالی دیده می شود تردیدی نیست و به اختلاف در عوارض، هیئت ها و اجزاء فرعی و قعی نهاده نمی شود].

در ادامه نگاهی اجمالی به دیدگاه حکیم زنوزی داریم که در میان مخالفان معاد جسمانی صدرایی، حکیم مؤسس زنوزی که از پیروان حکمت متعالیه و از منتقدان معاد جسمانی صدرایی است - تقریر متفاوتی دارد و نظر صاحب نظران را به خود جلب کرده است، تا آنجا که برخی نظریه او را مرتفع کننده اشکالات و نارسایی های آن می دانند، چنان که خود مدعی است که تقریرش از معاد جسمانی انطباق بیشتری با معاد جسمانی قرآنی و روایی دارد. از سویی دیگر، عده ای نظریه وی در نقد ادله عقلی را نسبت به نظریه ملاصدرا نارسا تر می دانند و مستند روایی وی را نیز دچار ضعف سندی و دلالی می شمارند، که نمی تواند دلیل محکمی بر اثبات معاد جسمانی از منظر روایت باشد.

جناب حکیم مؤسس زنوزی به اصولی برای بیان نظر خویش اشاره دارد، که با اندکی دقت، می توان آنها را در شش اصل دسته بندی نمود:

اصل اول: نفس و بدن ترکیب حقیقی دارند، نه اعتباری

اصل دوم: عناصر در مرکبات به صورت حقیقی خودشان باقی نیستند و بر فرض که به صورتشان باقی باشند، به عنوان اجزاء مرکبات حقیقیه به اعتبار صور عنصریه شان به نحو بشرط لا و متفرق و متباین نیستند، بلکه این عناصر اجزاء مرکبات اند، به اعتبار جسمیت به نحو لا بشرط، آنها نه به نحو متحصّل و فعلیت بلکه به نحو ابهام.

اصل سوم: مرکبات حقیقی دو جهت دارند: ۱. قوه و ابهام ۲. فعلیت و تحصّل، که اولی به ماده و دومی به صورت برمی گردد؛ اجزاء اجزاء برای مرکبات حقیقیه به جهت دوم نیستند بلکه اجزاء به جهت اول شمرده می شوند.

اصل چهارم: رابطه نفس و بدن ایجابی و اعدادی است به نحو دوطرفی، چراکه نفس علت فاعلی بدن است و بدن علت اعدادی آن: «آن النفس و البدن يتعاكسان ایجاباً و اعداداً».

اصل پنجم: بعد از مفارقت نفس از بدن آثاری (وداعی) از نفس در بدن باقی می ماند که سبب تمییز این بدن از بدن های دیگر است.

اصل ششم: طبق قاعده «کل شیء یرجع الی أصله»، نفس پس از مفارقت از بدن به عقل و نفس کلیه برمی گردد، چراکه همه موجودات از قوس صعود به سوی عالم اعلا در حرکت اند و نفس هم اصل بدن است و بدن فرع آن و در قیامت همه فروع به اصول خود بازمی گردند.

حاصل سخنان حکیم مؤسس این است:

ترکیب نفس و بدن ترکیب اتحادی است و نفس علت فاعلی بدن و بدن علت اعدادی اوست. پس، تأثیر و تأثر نفس و بدن به نحو دوطرفه است، نه یک طرفه. نفس در این دنیا به تدبیر بدن پرداخته و موجب آن می شود که وداعی از نفس در بدن باقی بماند و همین ودایع موجب تمییز این بدن از بدن های دیگر خواهد بود و افراد با بصیرت، هرگاه این بدن را ببینند، می گویند: «این بدن بدن فلانی است.» جدایی ابدان از یکدیگر از جهت خود بدن است، نه از جهت نفس و با آنکه نفس به عوالم بالاتر صعود می کند اما بدن هنوز به شخصه باقی است؛ سر بازگشت این بدن به آن نفس را باید در ودایع باقی مانده جست. بدین سبب، در آخرت، بدن از قبر بیرون آمده، به اذن خداوند، با حرکت ذاتی و جبلی خویش به سوی اصل خود - که نفس باشد - بازمی گردد. بدین ترتیب، بازگشت بدن به نفس و بازگشت نفس به عالم عقول و مجردات است. «فافهم حقیقه المعاد الجسمانی».

در بررسی کلمات مرحوم مدرس زنوزی نکاتی چند به نظر می رسد که در ادامه ذکر می شود:

عمده اصول یادشده از جانب حکیم مؤسس برگرفته از کلمات خود ملاصدرا است.

گویا دلیل اختصاصی و مهم حکیم مؤسس در بُعد عقلی «ودایع به جامانده از نفس در بدن» است.

باید گفت: به جا ماندن ودایع به گونه ای که حتی با مرگ و جدایی نفس از بدن موجب اتصال مجدد بدن به نفس شود صرفاً یک ادعای بلا دلیل و دچار چند اشکال است:

اولاً هیچ‌گاه ایشان حقیقت و ماهیت ودایع را روشن نساخت که آیا از امور اعتباری است یا از امور حقیقی و آیا از امور مادی است یا مثالی و یا مجرد.

ثانیاً، نمی‌توان ملاک جدایی و تمییز بدنی از بدن دیگر را تنها این ودایع دانست، چراکه ممکن است کسی چون ملاصدرا بگوید: ملاک جدایی ابدان از یکدیگر نفوس خود آنهاست که سابقاً با آن اتحاد داشت و در آینده هم، نفس بدن متناسب با خود را انشاء و ایجاد می‌کند. «و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال».

ثالثاً، ودایع از دو حال خارج نیستند: اگر این ودایع اعتباری باشند، مثل انتساب شخصی از اشخاص به محل اسکان خود، از آنجاکه بر امر اعتباری هیچ‌گاه آثار حقیقی بار نمی‌شود، حرکت جبلی و تکوینی بدن همراه با ودایع اعتباری به سوی نفس در آخرت بی‌معنا خواهد بود.

و اگر این ودایع از امور حقیقی باشند که آثار خارجی بر آن مترتب شود، در این صورت، نشانه آن است که نفس با بدن در ارتباط است، چراکه حقیقتاً بدن به واسطه امری حقیقی در آن به نام «ودایع» باقی است و ارتباط نفس با بدن باید موجود باشد و نباید دثور و بوار و زوال و اندرآسی در کار باشد و باید ودایع مانع پوسیدگی بدن گردند، در حالی که بدن متلاشی می‌شود و «علت محدثه» مبقیه نیز خواهد بود و ذاتی شیء انفکاک‌پذیر نخواهد بود. و موارد نادری که ابدان باقی می‌مانند را نمی‌توان دلیل کلی قرار داد.

رابعاً، طبق مبانی عقلی و نقلی، آخرت دار قرار است و دار بوار و کون و فساد نیست، در حالی که اگر بدن دنیوی با خصوصیات ماده و زوال‌پذیری در قیامت حاضر شود، بین دنیا و آخرت فرقی نخواهد بود.

خامساً، بدن اخروی که با ودایع بود عینیت لازم با بدن دنیوی را نخواهد داشت، بلکه غیر خواهد بود. و این همان تناسخ خواهد شد که به نظر جناب حکیم مؤسس باید به آن تن دهد، حال آنکه معتقد به آن نیست.

سادساً، حکیم مؤسس، همانند ملاصدرا، ملاک و علت مرگ را قطع ارتباط نفس از بدن می‌داند، چنان‌که صدرالمتألهین بر اسفار و الشواهد الربوبیه تعلیقه و حاشیه‌ای بر این سخن زده و آن را تلقی به قبول نموده است، در حالی که این سخن با نظریه وجود ودایع برای بدن - که موجب تشخیص و تمییز بدن از بدن‌های دیگر و مایه حرکت او به سوی نفس است - کاملاً مغایر به نظر می‌آید، چراکه با وجود ودایع قطع ارتباط نکرده، دوباره هم به سوی همان نفس برمی‌گردد. و صد البته، محاذیر دیگری هست که به علت اطناب از آنها صرف‌نظر می‌شود.

نظریه مرحوم مدرس زنوزی متکی بر دلیل نقلی منقول از امام صادق (ع) در الاحتجاج است، که وجود ودایع و حرکت بدن به سوی نفس را ایشان از آنجا استفاده نمود. این روایت هم از نظر سندی و هم از نظر دلالتی دچار اشکال جدی است، که در اینجا به آن پرداخته می‌شود. این دلیل روایی را - که به‌مثابه مستند دلیل عقلی مرحوم مؤسس زنوزی است - کثیری از افراد، از جمله جناب فیض کاشانی، در آثارشان ذکر نموده‌اند.

مدرس زنوزی این روایت را با تعبیر «قوله» به دوازده قسمت تقسیم نمود، که از برخی از فقرات استفاده کرده و مباحثش را بر آن متکی نموده است.

در ادامه به بررسی سندی این روایت می‌پردازیم که سلسله‌سند این روایت در مجامع روایی ما، از بحارالأنوار، تفسیر صافی و الإحتجاج، ذکر نشده است، در حالی که اولین ملاک برای بررسی دلالت یک حدیث و استناد به آن توجه به سند روایت است. بزرگان و فحول حدیث، از جمله علامه مجلسی، آن را مرسل و ضعیف قلمداد نمودند.

ممکن است کسی عمل اصحاب به روایت و شهرت روایی را جبران‌کننده ضعف سند بداند و موجب تقویت روایت در مباحث فقهی قلمداد کند، که در جواب باید گفت:

اولاً: در مباحث اعتقادی نمی‌توان به این امر معتقد شد.

ثانیاً، شهرت روایی از جانب علما تحقق نیافت؛ هم در تحقق اصل شهرت روایی و هم در حجیت آن، به‌ویژه در مباحث اعتقادی، جای تأمل جدی است، که رأی حق نفی هر دو است.

ثالثاً، جمهور علما قوت در سیاق روایت را سبب جبران ضعف سند نمی‌دانند و به واسطه قوت سیاق، صدور آن از معصوم را قطعی تلقی نمی‌کنند و حجیتی برای آن قایل نمی‌شوند. به بیان دیگر، صرف توجه به سیاق و اینکه این تعبیر از غیر معصوم صادر نمی‌شود نمی‌تواند دلیلی بر صدق روایت و صحت سند آن باشد. علما سیاق روایت را جابر ضعف سند نمی‌دانند، مگر آیت‌الله العظمی حکیم (اعلی‌الله مقامه) که این نکته از ایشان نقل شد. عبارت مرحوم مجلسی هم به گونه‌ای است که گویا مبنای غیر مشهور و متروک را می‌پذیرند.

وقتی در مباحث فقهی فرعی ضعف سند موجب رد روایت است، گرچه دلالت قوی باشد، پس، در مباحث اعتقادی به طریق اولی باید روایت ضعیف‌السند طرد شود، چراکه اصل در امور اعتقادی تبعیت از عقل است، نه تعبد، به‌ویژه آنکه مفاد روایت دچار اشکالات عقلی متعدد باشد.

پس از بررسی سندی، به بررسی دلالتی روایت می پردازیم که در بحث دلالتی نیز اشکالاتی بر برداشت‌های حکیم مؤسس از روایت وارد است:

۱. در روایت آمده است: «ينتقل باذن الله القادر الی حیث الروح ...» و مدرس زنوزی از این فراز روایت استفاده کرده است که بدن به سوی نفس به حرکت درمی‌آید. این سخن، علاوه بر اشکالات فلسفی در باب حرکت که هر حرکتی همراه با تدریج به معنای مصطلح است، دچار این اشکال است که عبارت روایت «انتقال» است، نه تدریج که با دفعی هم سازگار است. لذا، ملا اسماعیل خواجوی آن را به گونه‌ای غیر از حرکت آینی و مسافتی معنا نمود.

این عبارت از مرحوم ملا اسماعیل خواجوی نشان از برداشت مغایر وی با برداشت جناب مدرس زنوزی است. هرچند سخن خواجوی خود نیز دچار اشکالاتی است، حداقل می‌تواند سخنی در مقابل برداشت حکیم مؤسس باشد، به‌ویژه آنکه وی بدن بدون نفس را ماده مبهمه می‌داند که تحصیل ندارد و پس از جدایی نفس از بدن (مرگ)، وقتی بدن به حالت ابهام برگشت، چطور می‌تواند به سوی نفس شخصی و نفس کلیه یا عقول حرکت کند؛ حکم کلی عقلی این است که با مرگ رابطه تعلقی بدن از نفس گسسته می‌شود و دیگر نمی‌تواند رشد نموده، به سوی نفس در حرکت باشد و این فقره از روایت، با وجود ضعف سندی و دلالتی و با امکان برداشت‌های دیگر از آن، نمی‌تواند این حکم کلی عقلی را تخصیص بزند.

افزون بر این، پس از قطع علاقه نفس از بدن و با مرگ، دیگر، بدن بدن نیست، مگر به نحو تسامحی، چراکه به قول خود محقق زنوزی بدن به حالت ابهام و ماده بودن برمی‌گردد و اگر بعد از استحاله بخواند بدن دیگری بیابد، این همان تناسخ خواهد بود.

از طرفی، این روایت در تعارض با روایات دیگر است. برای نمونه، روایتی در بحارالأنوار آمده که علامه مجلسی از کتاب الکافی نقل فرمود که می‌رساند بدن در تشخص مدخلیتی ندارد و بدن دنیوی دخالتی در بدن اخروی ندارد.

این روایت هم از حیث سندی بر روایت احتجاج تقدم دارد و هم از حیث دلالتی. افزون بر این، اصل عنایت در اعتقادات مؤید روایت بحارالأنوار است، نه الإحتجاج. از سوی دیگر، روایات باب ترجیح مرتبط با امور تعبدی است، نه تعقلی و اعتقادی، چراکه این امور باید در جای خودش بحث شود.

و از آنجا که جهان آخرت جهان بقا است، نه فنا و زوال و بوار و دثور و تغییر، و حالی به حالی شدن در آن راه ندارد، بدن عنصری زوال‌پذیر، با عوارض و لوازم آن، نمی‌تواند در جهان آخرت حضور یابد. عقل نیز به همین سخن حکم می‌کند و روایت بحار الأنوار که فرمود: «فاذا قبض الله الیه، صیرتک الروح الی الجنۃ فی صورۃ کصورته» با حکم عقل تأیید می‌شود. شاید بتوان روایت الإحتجاج را - در صورتی که بتوان سندش را به نحوی توجیه کرد - به مماشات امام صادق(ع) با فرد دهری و مخالف معاد حمل کرد، که حضرت می‌خواست به اندازه فهم او سخن بگوید.

و طبق قاعده، بر فرض که دو روایت با هم تعارض کنند، تساقط می‌نمایند. در آن صورت، از دلیل عقلی در باب اعتقادات پیروی می‌شود و جایی برای تبعیت از اصل عملی - آن‌گونه که در مباحث فقهی فرعی است - باقی نیست.

لازم به ذکر است که بر خلاف روایت الإحتجاج که سند آن به دلیل مرسله بودن حجیت ندارد روایت بحار الأنوار با سند معتبر از ابوبصیر نقل شده است. پس، استحکام دلالتی و سندی آن می‌تواند موجب برتری بر روایت الإحتجاج باشد، خصوصاً آنکه با برهان عقلی نیز همراه است.

۲. در متن روایت الإحتجاج آمده است بدنِ ترابی به جایگاه روح می‌رود: «الی حیث الروح» و در جای دیگر دارد که «الروح مقیمه فی مکانها...».

سؤال اینجاست که چگونه ممکن است بدن دنیوی با حفظ مادیت و جسمانیت خود به جایگاه تجرد و مقام عالی عروج کند، چراکه تجافی لازم می‌آید که بدنی عنصری از همه لوازم مادی جدا شده، در عین مادیت، به نفس ملکوتی آخرتی متصل شود.

باید توجه داشت که این تفسیر با بدن فلسفی صدرایی مناسبت دارد، اما با دیدگاه حکیم مؤسس مناسبت ندارد. دیگر آنکه نفس که پیش از این بی‌نیاز از بدن شد و به فعلیت رسید به چه ملاکی می‌خواهد مجدد به آن متصل شود و چه نیازی به بدن دارد. این سخن بدین معناست که هم نفس از بدن هم مستغنی باشد و هم نباشد. و اگر بخواهد نفس دوباره به بدن نیاز پیدا کند، رجوع فعلیت به قوه است که محال است.

علامه رفیعی قزوینی در دفاع از مدرس زنوزی، گرچه تعلقِ نفس به بدن در آخرت را جایز ندانسته است، عروج بدن و صعود آن و اتصال به نفس و روح را جایز و، به مقتضای «کل شیء یرجع الی اصله»، تعلق بدن به نفس را روا می‌داند.

در حالی که، چه نفس به بدن تعلق گیرد و چه بدن به نفس، در هر دو صورت، حاکی از رابطه تعلق به یکدیگر است و اشکال تعلق فعلیت محض به بدن کماکان باقی است، چراکه تعلق رابطه طرفینی است و نفس بعد از استکمال و رسیدن به فعلیت لایق خودش از بدن مفارقت می‌یابد و علت مفارقت نیز فعلیت آن است.

و علت تعلق نیز در اینجا موجود نیست تا تعلق حاصل آید و در این صورت، از تعلق دوباره نفس به بدن اجتماع استغنا و عدم استغنا لازم آید، که تناقض خواهد بود، چراکه ترکیب نفس و بدن ترکیب اتحادی است، نه انضمامی.

۳. برخی از تعابیر به کاررفته در حدیث با مبانی نقلی و عقلی ناسازگار است و با تعابیر عرفی می‌سازد، مثل تعبیر به ولوج برای تعلق روح به بدن، که در روایات به این تعبیر نیامده است.

۴. تذکر این نکته لازم است که طبق مبنای اصالت وجود، صفات وجودی به دو قسم دسته‌بندی می‌شوند: ۱. صفات وجودی بماهو وجود، مثل حیات و علم و اراده و قدرت ۲. صفات وجودی بماهو ماهیه من الماهیات، مثل انسان و اسب و آسمان و کوه و درخت و مادیت و مجردیت و مثالیت. بر این اساس، اصل بدن به حیث وجودش می‌ماند و وجود بدن به حیث مادیت از آن منسلخ می‌شود.

۵. جای این سؤال از مرحوم مدرس زنوزی باقی است که چطور طبق قاعده «کل شیء یرجع الی اصله» بدن به سوی نفس و روح حرکت می‌کند اما نفس و روح حرکت نمی‌کند و به عوالم بالاتر نرفته، ساکن می‌ماند تا بدن به آن مرتبط گردد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

پس از توضیحات آقای دکتر گرجیان، مدیر علمی جلسه آقای علی آبادی جمع بندی از بحث های آقای دکتر گرجیان ارایه کردند. و سپس از جناب حجت الاسلام دکتر حمیدرضا رضانیا به عنوان ناقد اول خواستند تا نظراتشان را ارایه کنند.

حجت الاسلام دکتر حمیدرضا رضانیا استادیار جامعه المصطفی (ص) العالمیه که به عنوان ناقد در این جلسه حضور داشتند، به نقد ایده آقای دکتر گرجیان پرداختند و ضمن تشکر از برگزار کنندگان کرسی اظهار داشتند:

ما خودمان تابع دیدگاه صدرا هستیم و دیدگاه حکیم زنوزی عقلی نیست. در اینجا چند نکته را می خواهم مطرح کنم که به اختصار بیان می کنم و نکاتی را که مطرح میکنم می خواهم رای خودم روشن گردد و الا نظر صدرا هم با عقل سازگار است و هم با نقد سازگار است و هم با شهود.

فرق نظر صدرا با جناب بوعلی در این است که جناب بوعلی می فرمایند نفس که از این دنیا رفت دیگر بدون بدن است و این خود مشکلی است که بدون بدن دیگر نفس نیست و روح است. جناب صدرا می فرمایند که نفسیت نفس به این است که تدبیر بدن را داشته باشد. صدرا ی گوید که ما یک بدن نداریم و برای هر عالمی بدن خاص خودش را داریم.

در صفحه ۱۸۷ مقاله آورده اید که آخرت دار قرار است و دار بوار و کون و فساد نیست، درحالیکه اگر بدن دنیوی با خصوصیات ماده و زوال پذیری در قیامت حاضر شود، بین دنیا و آخرت فرقی نخواهد بود. که این درست است اما جناب زنوزی نمی گوید که همین بدن عنصری با همین خصوصیات مادی خودش در آنجا حاضر می شود.

در همان صفحه می فرماید حکیم مؤسس همچون ملا صدرا علت مرگ را قطع ارتباطات نفس از بدن می داند درحالی که این سخن با نظریه وجود ودایع بقای بدن مغایر است. ودایع که ایشان ازش تفسیر دارد و من عبارت جناب حکیم را میخوانم از کتاب مجمع مصنفات ایشان، میفرمان که آثار و ودایعی از جهات ذاتی و ملکات جوهری نفس در بدن و همچنین در عناصر تشکیل دهنده آن باقی می ماند که ناشی از تدبیر ذاتی نفس در بدن می باشد و امری تبعی است و باور ایشان این تعلق و پیوستگی به اندازه ای شدید می باشد که حتی با مرگ نیز از بین نمی رود و ایشان می فرماید که اساس این که تمایز بین اجساد بخاطر اون ودایع هست.

درسته ایشان تبیین درستی از ودایع ندارد اما چرا شما احترام می گذارید به جسد فلان معصوم چرا همین احترام را به جسد فلان فرد عادی نمی گذارید؟ آیا به صرف این که یک روزی نفس با این جسد بوده یا نه الان این جسد خاص احترام دارد؟ ایشان می فرماید که بخاطر ودایع است.

بنده سوالی دیگری از جواب دکتر دارم این که در بحث رجعت جناب صدرا نظرش این است که وقتی انفاس به عبارتی نفوس به عوالم بالا رفتند و هیچ توجهی به اجساد دنیایی خودشون ندارند، رجعت را ایشان چطور میتواند تبیین کند؟

علت عدم اندراس بعضی از اجساد چیست؟ میشه این را تبیین کرد به خاطر شدت وجودی که اون نفس با جسد داشته، چرا بعضی اندراس پیدا می کنند به خاطر اینکه اون شدت وجودی بین راکب و مرکب نبوده، اما چرا بعضی از اجساد اندراس پیدا نمیکنند؟ اینطور میشه توجیه کرد که همون جور که انسان در توجهی به عوالم بالا داره و نیم‌نگاهی به جسد عنصری خودش داره، مقدمه دوم النوم اخ الموت نتیجه این که انسان اگر قدرت پیدا کنه می‌تونه وقتی از این عالم رفت در عالم برزخ هم توجه به بدن مثالی خودش داشته باشه هم توجه بدن عنصری خودش داشته باشد و لذا این مندرس نمی‌شه.

رجعت علتش چیه که این ارواح طیبه برمی‌گردند به همین اجساد دنیایی خودشان، نه تنها حضرات معصومین بلکه خیلی از افراد برمی‌گردند و ما اعتقاد به رجعت داریم.

به‌نحوی جناب حکیم می‌خواد که این را توجیه کند که آقا شما قطع علاقه کلیه دیگه نسبت به این جسد نداشته باشید همان‌طور که نفس دارد تحت حرکت جوهری در عوالم بالا شناوری می‌کنه این جسد را هم به دنبال خودش می‌کشد.

این جور نیست که وقتی نفوس از اجساد فاصله گرفتند دیگه این‌ها خاک بشن و دیگه هیچ ارتباطی بین این اجساد و ارواح نباشد.

در صفحه‌ی ۱۹۳ آوردید که سوال اینجاست که چگونه ممکن است بدن دنیوی با حفظ مادیت و جسمانیت خود به جایگاه تجرد و مقام عالی عروج کند؟ ایشان می‌گویند من که نگفتم با حفظ مادیت می‌خواهد عروج کند، همین که افتاد در مسیر سیورورت دارد آرام‌آرام از مادیت فاصله می‌گیره، الی الله الرجعی، شما هم زیبا فرمودید وجود داره ارتقا پیدا می‌کنه تحت حرکت جوهری و لذا هر زمان نو می‌شود.

چه اشکالی داره که این بدن عنصری هم در گردونه حرکت جوهری ارتقا وجودی پیدا کند، جناب حکیم شما برا چی اصلاً اون رو مطرح می‌کنید؟ که ایشان می‌گویند برای توجیه رجعت.

اگر بازگشت به این دنیا نبود اصلاً حرف جناب صدرا هیچ مشکلی نداشت، من حقیقتاً برام مشکل هست و این را متوجه نمی‌شم رجعت رو من براش هیچ توجیهی ندارم.

مگر این که بگویید رجعت بازگشت نفس است به بدن مثالی، همون ماجرای که برام ملائک اتفاق می‌وفته یعنی رجعت با بدن مثالی هست. اما ظواهر آیات و روایات این هست که رجعت با همین جسد هست و حضرات معصومین تشریف می‌آورند و حکومت می‌کنند.

اگر قرار باشه طبق بیان جناب صدرا دیگه ما این جسد را ملاقات نکنیم، رجعت توجیهی ندارد.

در صفحه ۱۹۰ شما آوردید که این که عبارت روایت انتقال است نه تدریج، قرار نیست که عبارات روایات تابع اصطلاحات فلسفی باشد.

در صفحه ۱۹۱ وقتی بدن به حالت ابهام برگشت چطور می‌تواند به سوی نفس شخصی و نفس کلیه یا عقول حرکت کند؟ و این پاسخ اش این هست که همان‌طور که در دنیا حرکت جوهری بدن به واسطه نفس صورت گرفت، یعنی فاعل با واسطه نفس بدن را در مسیر حرکت قرار می‌دادند بعد از مرگ هم واسطه در حرکت بدن همان نفس باشد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

مدیر علمی جلسه پس از ارائه نقد دکتر رضانیا، از ایشان تشکر کردند و گفتند: در این بخش از دیدگاه های حجت الاسلام دکتر مصطفی عزیزی علویجه و نقدهای ایشان استفاده می‌کنیم تا در پایان توضیحات آقای دکتر گرجیان را در مورد نقدها داشته باشیم..

حجت الاسلام دکتر مصطفی عزیزی علویجه، دانشیار جامعه المصطفی (ص) العالمیه که به عنوان ناقد در این جلسه حضور داشتند، به نقد ایده آقای دکتر گرجیان پرداختند و گفتند:

موضوع مطرح شده در این کرسی موضوع چالشی و حساسی است و اهمیت این موضوع بر کسی پوشیده نیست لکن پس از بررسی هایی که بنده نسبت به مقاله انجام دادم برخی نکات صوری و شکلی و برخی نکات محتوایی را در آن دیدم که به تفکیک بیان خواهم کرد.

نکات صوری و شکلی که در مقاله بود به شرح ذیل می باشد:

- عدم مطابقت میان عنوان مقاله و محتوای مقاله
- کلمه محاکمات بار معنایی خاصی دارد که باید ابتدا دیدگاه ها ذکر شود و سپس میان دیدگاه ها داوری شود، لکن در این مقاله ثقل بحث طرح دیدگاه آقا علی مدرس و نقد آن است. بهتر است که عنوان مقاله تغییر کند.
- برخی منابع در کتابشناسی مقاله تکراری است و در برخی از منابع آدرس هم اشتباه درج شده است.
- اگر سه اقلیم یدن در جایی دیگر بحث شده است چرا دوباره در این مقاله ذکر و نقد شده است؟
- اصولی که از آقا علی مدرس در مقاله ذکر شده تنها به متن عربی و ترجمه آن اکتفا شده است، زمانی که شخصی با این اصول آشنایی ندارد تحلیل این اصول اگر می‌آید بسیار بهتر بود.
- در قسمتی از مقاله تفسیر صافی را به عنوان مجامع روایی آورده اید که اشتباه است و اینکه روایات را ناقص آورده اید که اگر کامل می‌آوردید بسیار بهتر بود.

نکات محتوایی که به نظر بنده آمد به شرح ذیل می باشد:

- در هر دو دیدگاه اصول فلسفی دیدگاه ها تحلیل شده اما خروجی این اصول به عنوان یک نظریه منسجم برای مرحوم صدرا نیامده است.
- در صفحه ۱۸۲ مقاله بین دو پاراگراف آخر ناسازگاری به ذهن میرسد که یک تحافت است که به ذهن می رسد و بایستی تبیین شود.
- ودایعی که اقا علی مدرس ذکر کرده و نقطه ثقل است، مستند ایشان فقط روایات است. بعید است که ایشان این ودایع را صرفا از روایات گرفته باشد.
- اینکه میفرمایید حقایق این ودایع را مشخص نکرده است، به نظر می رسد که ماهیت این ودایع را ایشان مشخص کرده و آورده است، لذا این ودایع ماهیت آن مشخص هست با عبارتی که از ایشان هست.
- حضرتعالی میفرمایید ودایع از دو حال خارج نیست، یا این ودایع اعتباری اند یا حقیقی که قابل مناقشه هست. مرحوم صدرا میفرمایند ملاک تعدد ابدان به نقش است.
- یک تعداد عبارتی وجود دارد که بالاخره معلوم نیست که این ودایع در کدام بدن ذخیره میشود، مخزن ودایع چیست؟ محل ودایع کجاست؟ بدن عنصری یا بدن مثالی؟
- جایی گفته اید که روایت آقا علی معارض دارد، ای کاش روایت معارض را می آوردید و وجه دلالت بر مدعا نیز بیان می شد.
- این انتقال بدن به روح گاهی به معنای عروج و گاهی به معنای انتقال مکان هست که دارای تعرض است. نکته آخر اینکه بنده نفسانیت نفس را به تعلق بدن نمی دانم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

آقای علی آبادی مدیر جلسه ضمن تشکر از حجت الاسلام دکتر عزیزی نسبت به جمع بندی نقدها اقدام نموده و اعلام نمودند که از حاضرین در جلسه چه به صوت آنلاین و چه به صورت حضوری اگر شخصی سوالی در مورد کرسی دارد ارائه نماید.

ایشان سپس از آقای دکتر گرجیان خواستند تا توضیحات و نکات خود را در پاسخ به مطالب و نقدهای ناقدین محترم مطرح کنند.

آقای دکتر گرجیان، ارائه دهنده ایده مورد بحث در این کرسی، پس از شنیدن نقد ناقدان این چنین پاسخ دادند:

ممنون که دوستان عزیز با دقت گوش کردند چه عزیزانی که از طریق مجازی دنبال می کنند کرسی را و چه استادان فن که الحمدلله بنده افتخار می کنم به ارتباط و رفاقت با عزیزان، من مجبورم که نکاتی که فرمودن را پاسخ بگویم و هر کدام را که درست هست بگویم که درست است.

اینکه دارای اغلاط تایپی هست مربوط به مجله هست، برخی از این مطالب که جناب استاد دکتر رضایا فرمودند، فکر کنم یک ساعتی واقعاً مقدمات می خواد، هم با مبانی آخوند هم با مبانی که خودم می پذیرم، فرمودند که رجعت را چه می کنید؟ این کلمه رجعت را چهار پنج بار به زبان شریفشون آوردن که من مجبورم بیشتر توضیح بدم.

من فکر کنم این مبنا که ذکر کردم بار اول نه تنها رجعت را نه تنها زنده شدن مردگان را و حتی بلکه معراج جسمانی نبی را حل خواهد کرد. ادعای بنده است و شما آن ادعای بنده را نقد کنید، و جسارتاً بنده نفسانیت نفس را به تعلق بدن نمی دانم، نفسانیت نفس در زمانی که در عالم ماده در سفر مادونی در قوس نزول اومده این جا لاکنساب ... که نیازمند بدن داره و الا نفس از آن حیث که نفس هست کی گفت که نیاز به بدن دارد.

این ادعای بنده است و امکان دارد که بگوئید این حرف با آخوند فرق دارد که بله این را این آخوند کوچک داره می گه نه اون آخوند بزرگ. عرض کنم این نفس اصلاً آن نیست که در ساختار حکمت صدرایی می گن در عالم مثال هست، این ظلم به نفس هست و با فرهنگ قرآن هم سازگار نیست، نفس بسیار عظیم هست، چقدر زیبا جناب مولانا گفت ما ز فلک برتریم از ملک افزون تریم، زین دو چرا نگذریم منزل ما کبریاست. باز همان جا رویم جمله که آن شهر ماست. ما با فلک بوده ایم یار ملک بوده ایم، بهر تماشا چرا، و لذا خداوند سبحان وقتی اینو خلق کرده به ملک که عالم عقل هست گفت که اذا خلقت و ... فقعو اله ساجدین و بعد هم که یکی که شش هزار سال عبادت کرد یک انقلت آورد و خدا گفت که فاخرج انک رجیم، فسجد الملائکه کلهم الا ابلیس ابی، این فضا این نفس را نیاریم تو عالم مثال.

بله نفس می تواند به عالم عقل بره، اما عقل نمی شه عقلی است، عالم مثال میتونه بره، مثالی است نه مثالا، در عالم ماده میره، منتسب به ماده هست اما ماده نیست، شأنش شأن خداست، شأن خدا چیه؟ چطور فی السماء اله و فی الارض اله؟ نفس هم فی السماء اله و فی الارض اله چون خلیفه است و خلیفه باید تمام اختیارات را داشته باشه.

اینجا بحث رجعت را نفس لسعته وجودی اتفاقاً همه جا باید سرکشی کند چرا که خلیفه است و باید بیاد پایین و بعضی از کمالاتی که در عالم عقل و ملائکه نیست، نفس در عالم ماده می کنه مثل شهادت، شهید شدن، ایثار،

نوع دوستی، بعضی از امور هست که اصلاً در عالم بالا نیست، نفس تعبیری که آخوند دارد و از ابن عربی گرفته، می‌گه درست مثل یه عقابی است که بالانشین هست اما بالا نشین برای اینکه رزق و روزی اش را درست کند پایین می‌اید و شکار می‌کند و بالا می‌رود.

تعلق به بدن ذاتی نیست، مثل پیامبر که وقتی پایین بود جبرئیل هم بود و وقتی بالا رفت تا جایی دیگه جناب جبرئیل هم نمیتوانست برود.

آخوند می‌فرماید که بدن مادی هست و عنصری، گاه عقلی هست، گاه الهی هست، مرحوم آخوند پذیرفت که نفس باید حتماً بدن داشته باشه؟ نمیتونه که با این جرم به اونجا بره پس گفت اونجا بدن مثالیف جایی بدن عقلی و...

آخوند از این که اصل حقیقت را بیان کرده بنده حرفی ندارم و تابع ایشان هم هستم، که چی یعنی اینکه نفس در هر مملکتی که رفته قوانین اون مملکت رو باید رعایت کنه، قوانین عالم ماده چی هست؟ تعلق به بدن هست، در عالم مثال چی هست؟ اگر مثالیت هست با مثالیت در ارتباط هست و اگر عقل هست با عقل در ارتباط هست.

بنده نفی نمیکنم، شما اصرار دارید که بدن بگذارید این کار را انجام دهید بنده مخالفت هم نمیکنم، اگر عنوان و اصطلاح میخواهید بنده هیچ دعوی ندارم. اما در مورد معاد جسمانی هم همینطور هست چرا؟ من که گفتم که صفات وجودی لابد بما هو وجود را بردار، پیغمبر با سعه وجودی دارد بالا میرود، وقتی رئیس مملکتی حرکت بکند عساکر وجود باهاش همراه هستند، این تعبیر در معراج هم میاد و در رجعت هم میاد، شما محل بحث را عوض کردید محل بحث در رابطه با معاد بود و اگر میخواهید راجع به رجعت صحبت کنید که این خود بحث دیگری هست و باید در جای دیگری بحث شود اما در عین حال بنده ادله ای که آوردم رجعت را هم شامل می‌شود.

اینکه فرمودند که ودیعه هست که عامل تفکیک هست، ببخشید مصادره هست، بحث این است که آیا واقعاً تفکیک به خاطر نفسانیات نفس هست یا به خاطر ودیعه هست؟

اگر این جور هست اون تشخص به این صورت اخیر هست، بر اساس علامه جوادی آملی بگیم که انسان حیوان ناطق است، نوع متوسط هست چرا؟ ان الانسان به نوه هیولانی حیوان الناطق اما به نوه المحصل فمرتبط بعقل النظری و العقل العملی. بحثش جداسست و آنرا هم ما قبول داریم.

کی می‌گه نوع اخیر انسان می‌شه انسان کامل، که این حرف درستی هست، گرچه در نظام منطقی بگویند حیوان ناطق.

نکته دیگری که حضرت استاد فرمودند که بدن در مسیر صیروت هست و به گونه ای که در صیروت هست از مادیات بیرون می‌آید، این حرف آخوند شد، می‌گه آخوند او مده بدن مثالی را قائل شده در حالی که ادله روایی آیات و روایات بدن ظاهری و مادی را می‌گویند، اشکال همین بود دیگر، اگر اینطور بود که بنده هم دعوا ندارم با اقا علی مدرس.

جسمانیت جسم به وجود ضعیفش هست، من دنبال وجود ضعیف هستم، وجود ضعیف همراه وجود قوی هست، اندماجی، اضمحلالی، استهلاکی نه موجود از ما جداگانه.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

پس از پایان صحبت های آقای دکتر گرجیان جلسه با ذکر صلوات بر محمد و آل محمد به جهت جمع بندی نهایی و شور ناقدان به اتمام رسید.